

## کلام مرحوم آخوند:

مرحوم آخوند می نویسد:

«والتحقیق أن ما كان منه یجری فی تنقیح ما هو موضوع التکلیف و تحقیق متعلقه و کان بلسان تحقق ما هو شرطه أو شرطه کقاعدة الطهارة أو الحلیة بل و استصحابهما فی وجه قوی و نحوها بالنسبة إلى کل ما اشترط بالطهارة أو الحلیة یجزی فإن دلیله یكون حاکما على دلیل الاشتراط و مبینا لدائرة الشرط و أنه أعم من الطهارة الواقعية و الظاهرية فانکشاف الخلاف فيه لا یكون موجبا لانکشاف فقدان العمل لشرطه بل بالنسبة إليه یكون من قبیل ارتفاعه من حین ارتفاع الجهل و هذا بخلاف ما كان منها بلسان أنه ما هو الشرط واقعا كما هو لسان الأمارات فلا یجزی فإن دلیل حجیته حین کان بلسان أنه واجد لما هو شرطه الواقعی فبارتفاع الجهل ینکشف أنه لم یکن كذلك بل کان لشرطه فاقدًا. هذا على ما هو الأظهر الأقوی فی الطرق و الأمارات من أن حجیتهای لیست بنحو السببية و أما بناء علیها و أن العمل بسبب أداء أمانة إلى وجدان شرطه أو شرطه یصیر حقيقة صحیحا كأنه واجد له مع كونه فاقدة فیجزی لو كان الفاقد معه فی هذا الحال كالواجد فی كونه وافیاً بتمام الغرض و لا یجزی لو لم یکن كذلك و یجب الإتیان بالواجد لاستیفاء الباقي إن وجب و إلا لاستحب. هذا مع إمكان استیفاءه و إلا فلا مجال لإتیانه كما عرفت فی الأمر الاضطراری. و لا یخفی أن قضية إطلاق دلیل الحجیة على هذا هو الاجتزاء بموافقته أيضا.»<sup>۱</sup>

توضیح:

۱. احکام ظاهری دو دسته اند: یک دسته اصول عملیه هستند و یک دسته امارات.
۲. در اصول عملیه، اتیان مأمور به به حکم ظاهری، مجزی است از حکم واقعی چراکه:
۳. دلیل حجیت اصل، موضوع تکلیف را توسعه می دهد (مثلاً کل شیء لک طاهر می گوید آنچه که شما به طهارت آن جهل داری، طاهر است و این دلیل حاکم بر ادله طهارت لباس در نماز است. پس لباس نجس که مطابق با اصل طهارت پاک دانسته شده و با آن نماز خوانده شده، شرط لازم برای صحت صلوة را داشته است چراکه معلوم می شود طهارت شرط شده در نماز اعم از طهارت واقعی و طهارت ظاهری بوده است.)
۴. آنچه از استصحاب ناشی می شود هم چون استصحاب بنا بر نظر اقول اصل عملی است، مجزی از احکام واقعی است.
۵. اما در امارات، حکم ناشی از امارات مجزی از حکم واقعی نیست، چراکه ادله امارات، حاکم بر ادله اولی

۱. کفایة الأصول (طبع آل البيت)؛ ص ۸۶



نستند بلکه کاشف از آنها هستند و بعد که کشف خلاف شد، بطلانشان معلوم می شود.

۶. البته اگر گفتیم امارات، سببیت دارند یعنی اماره سبب می شود که آنچه را شرط و شطر معرفی کرده است، شرط و شطر شوند، عمل فاقد آنها، واجد آنها شود:

۷. در این صورت: اگر «عمل با شرط و شطر ناشی از اماره» همان غرض عمل با شرط و شطر واقعی را تأمین می کرد، مجزی است و الا باید مقدار باقی مانده را اگر به اندازه ای است که استیفاء آن واجب است، استیفاء کرد و الا مستحب است که آن مقدار را استیفاء کرد و اگر هم ممکن نیست استیفاء آن، لازم نیست استیفاء شود.

۸. اگر دلیل مطلق بود و ما امارات را سبب دانستیم، اطلاق دلیل، اجزاء را ثابت می کند.

ما می گوئیم:

برای توضیح فرمایش مرحوم آخوند لازم است توجه کنیم که بحث ما در جایی است که مکلف، کار را به عنوان مأمور به انجام داده است و بعد معلوم می شود که این کار یا بالکل و یا برخی از اجزاء و شرائطش مطابق با مأمور به نبوده است. و اما اینکه مکلف آن کار را به آن صورت انجام داده به سبب این بوده که یک حکم ظاهری، مکلف را به «آن کار با آن خصوصیات» راهنمایی کرده بوده است.

حال: این حکم ظاهری گاه متعلق تکلیف را معلوم می کند و گاه اصل تکلیف را ثابت می کند اگر متعلق تکلیف را معلوم می کند (مثلاً اجزاء و شرائط را کم و زیاد می کند):

در این صورت آن حکم ظاهری یا «قطع و یقین» بوده است یا «اماره» بوده است و یا «اصل عملی».

مرحوم آخوند درباره «قطع و یقین» بعد از پایان بحث و در ذیل عنوان «تذیب اول» سخن می گویند و در ابتدای بحث در مورد دو حوزه دیگر سخن می گویند:

ایشان در جایی که حکم ظاهری، اصل عملی باشد، قائل به اجزاء می شوند دلیل ایشان آن است که ادله اصول عملیه (که قاعده طهارت و قاعده حلیت و استصحاب را هم از آن جمله می دانند) چون ناظر به ادله احکام اولیه هستند، بر آن ادله حکومت دارند و آن ها را توسعه می دهند.

مثلاً: اگر می دانیم که «لا صلوة الا بطهور» و از طرفی با اصالة الطهاره ثابت کردیم که لباس مصلی طاهر است، دلیل اصل طهارت، طهارتی را که شرط حجت صلوة است، توسعه داده و آن را اعم از طهارت واقعی و طهارت ظاهری می کند.



اما مرحوم آخوند در جایی که حکم ظاهری، از امارات باشد می گویند باید به سراغ مبنای خود در حجیت امارات برویم اگر گفتیم امارات طریق الی الواقع هستند باید قائل به عدم اجزاء شویم چراکه دلیل حجیت اماره، توسعه ای در دلیل شرط نمی دهند بلکه صرفاً می خواهد شما را به واقعیت برساند و لذا اگر کشف خلاف شد، بی اثر است.

ولی اگر گفتیم امارات، سبب پیدایش مصلحتی در متعلق خود می باشند، طبیعی است که باید آن مصلحت را در قیاس با مصلحت حکم واقعی بسنجیم و در این صورت ۴ صورت پدید می آید یا همان اندازه است و یا کم تر است و اگر کمتر است یا مقدار باقی مانده قابل استیفاء است و یا قابل استیفاء نیست و اگر قابل استیفاء است یا لازم و واجب است که آن را استیفاء کرد و یا مستحب است.

مرحوم آخوند در فرض «سببیت امارات» - که گفتیم ۴ صورت در مقام ثبوت قابل فرض است - می نویسند که اگر دلیل مطلق بود، از آن اجزاء فهمیده می شود. چراکه مولا در مقام بیان بود و حکم به اطاعت از امر ظاهری کرد و اشاره به صورت کشف خلاف نکرد.

پس معلوم می شود که در فرض کشف خلاف لازم نیست استیفاء مقدار باقی مانده شود. توجه شود که این همان اطلاقی است که ما آن را به صورت اطلاق مقامی قابل قبول دانسته بودیم.

